

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

فرمانروایی ارزش؛

بنیانی جدید برای دانش اقتصاد

نویسنده:

آندره اورلثان

مترجم:

مهدی رزم آهنگ

با مقدمه‌ای از:

دکتر عادل پیغامی



انشارات
دانشگاه امام صادق علیه السلام

عنوان: فرمانروایی ارزش: بنیانی جدید برای دانش اقتصاد

مؤلف: اندره اورلثان

مترجم: مهدی رزم‌آهنگ

مقدمه‌نویس: دکتر عادل پیغامی

ناشر: دانشگاه امام صادق علیه السلام

صفحه‌آرا: محمد روشنی

طراح جلد و مشاور هنری: اعظم حسین‌زاده

نمایه‌ساز و ناظر نسخه‌پردازی و چاپ: رضا دیبا

چاپ و صحافی: چاپ سپیدان

چاپ اول: ۱۴۰۲ قیمت: ۳/۲۰۰/۰۰۰ ریال

شمارگان: ۵۰۰ نسخه

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۳۸۱-۰۱۷-۶

فروشگاه مرکزی: تهران: خیابان انقلاب، بین خیابان فخررازی و خیابان دانشگاه، مجتمع پارسا، همکف، واحد ۳ و ۲
تلفن: ۶۶۹۵۴۶۰۳ - تلفن مرکز پخش: ۹۱۰۶۰۶۷۴۱۱
فروشگاه کتاب صادق: تهران: بزرگراه شهید چمران، پل مدیریت، ضلع شمالی دانشگاه
صندوق پستی ۱۵۹-۱۴۶۵۵ • کد پستی: ۱۴۶۵۹۴۳۶۸۱ • تلفکس: ۸۸۳۷۰۱۴۲
فروشگاه اینترنتی: <https://press.isu.ac.ir> • E-mail: pub@isu.ac.ir

سرشناسه: اورلثان، اندره، ۱۹۵۰ -

عنوان و نام پدیدآور: فرمانروایی ارزش: بنیانی جدید برای دانش اقتصاد / اندره اورلثان؛ ترجمه

مهدی رزم‌آهنگ؛ یا مقدمه عادل پیغامی.

مشخصات نشر: تهران: دانشگاه امام صادق (ع)، ۱۴۰۲.

مشخصات ظاهری: ۴۷۰ ص.

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۳۸۱-۰۱۷-۶

عنوان اصلی: Empire de la valeur: a new foundation for economics

موضوع: ارزش / موضوع: اقتصاد.

شناسه افزوده: رزم‌آهنگ، مهدی، ۱۳۶۹-

شناسه افزوده: پیغامی، عادل، ۱۳۵۲-

شناسه افزوده: دانشگاه امام صادق (ع)

رده‌بندی کنگره: HB۴۰۱ رده‌بندی دیویی: ۳۳۸/۵

شماره کتابشناسی ملی: ۹۵۴۸۹۳۰

تمام حقوق محفوظ است، هیچ بخشی از این کتاب بدون اجازه مکتوب ناشر قابل تکثیر یا تولید مجدد به هیچ شکلی از جمله چاپ، فتوکپی، انتشار الکترونیکی، فیلم و صدا و انتقال در فضای مجازی نمی‌باشد.
این اثر تحت پوشش قانون حمایت از حقوق مؤلفان و مصنفان ایران قرار دارد.

فهرست اجمالی

۱۱	مقدمه
۱۹	مقدمه مترجم
۲۷	پیشگفتار
۳۵	بخش اول: نقد اقتصاد سیاسی
۳۷	فصل اول: ارزش انضمامی
۷۳	فصل دوم: عینیت بازار
۱۳۹	فصل سوم: کمیابی و موقعیت
۱۶۵	بخش دوم: نهاد ارزش
۱۶۷	فصل چهارم: پول
۲۴۵	فصل پنجم: رویکردی جدید به ارزش
۲۴۹	بخش سوم: مالیه بازار
۲۵۱	فصل ششم: ارزش گذاری مالی
۲۸۱	فصل هفتم: نقدشوندگی و سفته بازی
۳۳۷	بخش چهارم: مالیه به خودارجاع و بحران وام های کم کیفیت
۳۳۹	فصل هشتم: سرخوشی؛ ۲۰۰۳ الی ۲۰۰۷
۳۹۷	فصل نهم: بحران؛ ۲۰۰۷ تا ۲۰۰۸
۴۲۹	نتیجه گیری
۴۴۷	منابع
۴۶۳	نمایه

فهرست تفصیلی

۱۱ مقدمه
۱۹ مقدمه مترجم
۲۷ پیشگفتار
۳۵ بخش اول: نقد اقتصاد سیاسی
۳۷ فصل اول: ارزش انضمامی
۴۲ فرضیه ذات گرایی
۴۵ تهاترو حذف پول
۴۹ کم برآوردی مبادله
۵۳ زایش نظم از دل بی نظمی
۵۸ اعتقاد ماورایی به کالا
۶۹ یک علم تک ساحتی
۷۳ فصل دوم: عینیت بازار
۷۶ رابطه مطلوبیت گرایانه با اشیاء و مسئله تعادل عمومی
۸۱ تعدیل والرایی و واسطه‌گری توسط قیمت‌ها
۹۰ فرضیه تقلید
۱۰۵ اطلاعات نامتقارن، کیفیت و قراردادها
۱۱۶ نااطمینانی و پول
۱۲۴ عینیت بازار و مدل‌های نوع ایدئال
۱۳۹ فصل سوم: کمیابی و موقعیت
۱۴۰ مطلوبیت در مقابل منزلت
۱۴۳ [مفهوم] کمیابی مورد تجدیدنظر قرار گرفته است.
۱۴۸ نظریه تقلید و بلن

۱۵۵.....	مدل تقلیدی رقابت
۱۶۱.....	بازگشت به ارزش
۱۶۵.....	بخش دوم: نهاد ارزش
۱۶۷.....	فصل چهارم: پول
۱۷۰.....	پول در مقابل ارزش
۱۷۴.....	خاستگاه‌های مفهومی پول
۱۸۴.....	بحران‌های پولی
۱۸۹.....	عینیت ارزش
۱۹۱.....	نظریه مقداری پول
۲۰۵.....	اقتصاد و علوم اجتماعی
۲۴۵.....	فصل پنجم: رویکردی جدید به ارزش
۲۱۱.....	پول و اعتماد
۲۱۶.....	احساس مشترک
۲۱۹.....	نظریه ارزش دورکیم
۲۲۵.....	نقش مذهب
۲۳۳.....	مفهوم لیبرال پول
۲۴۱.....	معجزه‌های پولی
۲۴۹.....	بخش سوم: مالیه بازار
۲۵۱.....	فصل ششم: ارزش‌گذاری مالی
۲۵۱.....	فرضیه احتمال‌پذیری و ارزش ذاتی سهام
۲۶۰.....	کارایی بازارهای مالی
۲۷۰.....	نااطمینانی رادیکال و ذهنی بودن تقلیل‌ناپذیر ارزش‌گذاری‌های فردی
۲۸۱.....	فصل هفتم: نقدشوندگی و سفته‌بازی
۲۸۴.....	سرمایه‌گذاری و سفته‌بازی
۲۹۴.....	نقدشوندگی به مثابه یک نهاد اجتماعی
۳۰۱.....	به خودارجاعی و باور عرفی
۳۱۲.....	عدم کارایی بازارهای مالی
۳۲۰.....	نوسان‌های گسترده، حساب‌های سفته‌بازانه و کوری در برابر فاجعه
۳۲۹.....	نقدشوندگی و عرف

۳۳۷	بخش چهارم: مالیه به خودارجاع و بحران وام‌های کم‌کیفیت
۳۳۹	فصل هشتم: سرخوشی؛ ۲۰۰۳ الی ۲۰۰۷
۳۴۳	حباب املاک و مستغلات
۳۴۹	حباب اعتبارات
۳۵۴	سازوکارهای سرخوشی
۳۶۲	بهادارسازی و نقش اقتصاددانان
۳۷۰	دست کم گرفتن ریسک اعتباری
۳۷۹	حباب یا عدم حباب
۳۸۷	بازار می‌سنجد
۳۹۷	فصل نهم: بحران؛ ۲۰۰۷ تا ۲۰۰۸
۳۹۸	هراس آگوست ۲۰۰۷
۴۱۱	اهرم‌زدایی
۴۱۸	نقش نقدشوندگی مالی
۴۲۹	نتیجه‌گیری
۴۴۷	منابع
۴۶۳	نمایه

فهرست شکل‌ها، نمودارها و جداول

جدول ۷٫۱. مقایسه مدل نئوکلاسیک و مدل به خودارجاعی در موضوع رقابت مالی	۲۹۳
جدول ۷٫۲. نقش برجستگی در دو بازی کاملاً همکارانه	۳۰۸
جدول ۸٫۱. مقایسه نظریه‌های مالی	۳۴۱
جدول ۸٫۲. مقایسه قیمت مسکن، ۱۹۹۷ تا ۲۰۰۷	۳۴۴
شکل ۸٫۱. نمودار شاخص قیمت خانه کیس - شیلر، ۱۸۹۰ تا ۲۰۱۲	۳۴۵
جدول ۸٫۳. استانداردهای پذیره‌نویسی برای وام‌های مسکن کم‌کیفیت، ۲۰۰۱ تا ۲۰۰۶	۳۵۲
نمودار ۸٫۲. شاخص ریسک اعتباری (CRI)، ۲۰۰۴ تا ۲۰۰۶	۳۵۸
نمودار ۸٫۳. ریسک و اهرم مالی، ۲۰۰۰ تا ۲۰۰۸	۳۶۰
شکل ۸٫۴. محصولات اعتباری ساختاریافته چندلایه‌ای قبل از بحران	۳۷۲
جدول ۸٫۴. احتمال نکول وام‌های کم‌کیفیت در مقابل نرخ‌های نکول واقعی در مورد صدور وام‌های MBS کم‌کیفیت از سال ۲۰۰۵ تا ۲۰۰۷	۳۷۴
نمودار ۸٫۴. نرخ اقساط معوقه وام مسکن در ایالات متحده، ۱۹۹۸ تا ۲۰۰۷	۳۷۶
نمودار ۹٫۱. اسپردهای ABX 7-1، ژانویه ۲۰۰۷ تا آوریل ۲۰۰۸	۴۰۰
نمودار ۹٫۲. اختلاف قیمت خرید و فروش وام مسکن جامبو، ۱۹۹۸ تا ۲۰۰۸	۴۰۴
نمودار ۹٫۳. اوراق جاری تجاری با پشتوانه دارایی، ۲۰۰۱ تا ۲۰۰۸	۴۰۸
جدول ۹٫۱. یک سناریوی کاهش نسبت اهرمی فرضی	۴۱۵
جدول ۹٫۲. برآورد کاهش ارزش بالقوه بخش مالی ایالات متحده از آوریل ۲۰۰۸ تا آوریل ۲۰۰۹	۴۱۷
جدول ۹٫۳. کل دارایی‌های ایالات متحده، پایان سه ماهه دوم ۲۰۰۷	۴۲۰

مقدمه



دانش مدرن اقتصاد در تجربه سیصدساله خود، فهرست بلندبالایی از سؤالات بنیادین اقتصادی را که قرن‌ها مورد توجه اندیشمندان بود و شکل‌گیری یک معرفت اقتصادی منوط به پاسخگویی به این سؤالات و صورت‌بندی منسجم و سازگار پاسخ‌ها باهم است، غیرمسئولانه عملاً بی‌پاسخ رها کرد. بدین ترتیب؛ زندانه از کنار مسئله‌ها و معضلات معرفتی و عملی اقتصاد گذشت و با فروض و ساده‌انگاری‌هایی که به معنای پاک کردن صورت مسئله بودند، به فرمالیسم افتاد. در نتیجه، آنچه امروزه به عنوان علم اقتصاد شناخته می‌شود، بیش از آن که دانشی برای مسائل اقتصادی باشد، جعبه‌ابزاری است برای تفکری منضبط و البته خاص؛ محتوای کتاب‌های درسی اقتصاد خرد و کلان و بخش عمومی، مشتمل بر انواع ابزارها و جعبه‌ابزارهایی هستند که بسته ناقص ولو کارآمد از «فناوری فکر» به ما می‌دهند و نه خود فکر و اندیشه را؛ و لذا دانشجوی اقتصاد باید مطلع باشد که پس از مطالعه و یادگیری دقیق این کتب درسی، چه راه طول و دراز دیگری دارد تا به خود دانش اقتصاد و مآلاً «اقتصاددانی» برسد. بدین ترتیب است که دانش اقتصاد را در خارج از علم اقتصاد باید یافت؛ چراکه نه تنها پاسخ‌ها بلکه موضوع‌شناسی و صورت‌بندی دقیق مسئله‌ها نیز در نواحی بین دانش‌ها و تلاش‌های بین‌رشته‌ای محققان و اندیشمندان به دست می‌آید. اینجاست که به معنای جمله دقیق جان استوارت میل پی می‌بریم که گفت: «کسی که جز اقتصاد نمی‌داند، اقتصاد را هم نمی‌داند».

به این دلیل است که ترجمه این کتاب و مطالعه آن، ارزشمند است. دسته مهمی از

سؤالات مبنایی در سازه معرفتی دانش اقتصاد را می‌توان ذیل عنوان ارزش مطرح کرد. غیر از مسئله خاستگاه و رُستنگاه ارزش، صحبت از ماهیت قبل‌الاجتماعی یا بعد‌الاجتماعی آن و ترابطی که با موضوعاتی چون مالیت و مالکیت، مولدیت و تولید، مبادله و بازار، زمان، سیگنال‌های اطلاعاتی و انگیزشی و... پیدا می‌کند، باعث می‌شود مسئله ارزش در قلب هر پژوهش اقتصادی قرار گیرد. علاوه بر همه آن‌ها، وقتی مسئله کشیده می‌شود به تعیین «مقدار» مناسب و عادلانه ارزش برای کالاها و خدمات (قیمت)، نیروی کار (دستمزد)، سرمایه (بهره)، ارزش اضافی و رانت، قیمت پول‌های خارجی (نرخ تسعیر ارز) و مابه‌ازای مبادلاتی منابع طبیعی (قیمت نفت و گاز و معادن و جنگل‌ها و دریاها و...) مسئله بغرنج‌تر هم می‌گردد.

البته باید دقت داشت که منظور از آنچه در سطور فوق و در این کتاب در باب ارزش می‌خواند، فضیلت‌ها و اصول انسانی یا «اخلاق»ی که ما در فارسی به نام ارزش‌ها می‌شناسیم، نیست. اینجا یک کژتابی زبانی نهفته که مختص زبان فارسی هم نیست و البته با بی‌دقتی در ترجمه به زبان فارسی هم راه یافته و مسئله را به خطاهایی در زبان و مفاهیم عمومی کشانده است؛ ارزش به مثابه فضایل و لوازم انسانیت، معادل virtue در ادبیات است و آنچه ما در این مباحث در پی آنیم، همان Value است و منظور، ترجیحات و رتبه‌بندی‌هایی است که فرد، حسب منافع و در راستای رفع نیازهای خود، بدان‌ها دست یازیده، اعتبار می‌کند و ارزش می‌دهد. در اولین گام، ارزش مصرفی را می‌یابد و در گام دوم آنجا که خواهان مبادله و تبادل با دیگران یا مبادله با خود در بازه زمان می‌شود به ارزش مبادلاتی می‌رسد؛ همان ارزشی که مابه‌ازای تسویه بدهی و قابل ترجمه به معوض یا تقویمی پولی از ارزش به نام قیمت است.

به جرئت می‌توان ادعا کرد که ادبیات مسئله ارزش در نزد غربیان، از ابتدا دچار اشکالاتی اساسی بوده است که خود این اشکالات، ناشی از فقری مهلک است که آن‌ها در فلسفه و اندیشه فلسفی خود دارند. آنچه در دوگان ذهن-عین از بدو ورود به مسئله بر ماهیت‌شناسی و هستی‌شناسی ارزش سایه می‌افکند، از این دست است. شاید مسئله با آسیب و سنگلاخ کمتری مواجه می‌شد؛ اگر از ابتدا صورت‌بندی

هستی‌شناسانه ارزش را این‌گونه آغاز می‌کردیم: ارزش یک صفت تبعی است نه اصیل؛ یعنی به تبع وجود انسان موجودیت می‌یابد و الا در غیبت انسان وجود ندارد؛ همچون درد. در فقدان انسان، تفاوت‌هایی در چگالی و جرم اتمی و تعداد الکترون‌ها و نوترون‌های طلا و آهن کماکان هست؛ اما تمایز ارزشی بین آن‌ها نیست. انسان‌ها با ترکیبی از چند اعتبار بنیادین فطری یعنی اصل حب ذات، اصل وجوب و کمال‌خواهی به اصلی چون «حرکت و رشد» رسیده و متعاقب درآمیخته کردن آن‌ها با نیازهای لاجرم خود، با حس استخدام و اعتبار «جلب منفعت و دفع ضرر» آشنا می‌شوند و چون بهتر را و خوب‌تر را به خوب ترجیح می‌دهند؛ لذا به رتبه‌بندی دست می‌زنند؛ اینجاست که با کنشی آلی و همسوبا اعتباریات مذکور، ارزش مصرفی را تشخیص و در پیرامون خود اعمال می‌کنند. این مسیر تماماً قبل‌الاجتماع طی می‌شود؛ اما همین‌که ارجح و اخف و اسهل را در زندگی اجتماعی یافته و به پیوندهای اجتماعی و تعامل‌های یک‌سویه و دوسویه پرداخت، اصل مبادله را اعتبار کرده و ارزش‌های مبادلاتی را ابراز می‌دارد.

خواننده بادقت، متوجه است که ارزش، چه مصرفی و چه مبادلاتی، ماهیتی اعتباری، ذهنی و تبعی دارد؛ هرچند که با تمسک به اصول و اعتباریات بنیادینی که خاستگاه ارزش بودند، مسئله رفع نیاز، کاملاً به عینیت و حقیقت و واقعیت گره می‌خورد؛ لذا مسئله ارزش، همانند همه اعتباریات دیگر، هرچند مابه‌ازای خارجی و عینی ندارد؛ اما مابه‌الاعتبار خارجی و عینی دارد؛ یعنی یک پای در عالم ذهن دارد و یک پای در عالم عین و این برای غرب که دوگان‌های معرفت‌شناختی را به دوگان‌های هستی‌شناختی نیز ارجاع داده و نمی‌تواند به وحدت و توحید برساند و اینکه «درعین حال که به اعتباری و ذهنی و جعلی و وضعی بودن فکر می‌کند، قائل به عینی، واقعی و حقیقی بودن آن‌ها باشد» منشأ معضلات و خطاهای معرفتی بعدی می‌گردد. صیانت از پایه‌های حقیقی و عینی ارزش، از جمله تکالیف و مأموریت‌های بنیادین علوم انسانی است. علوم انسانی غرب به‌طور عام و علم اقتصاد رایج به‌طور خاص در ایفای این مأموریت موفق نبوده است. اغلب معضلات اقتصادی بشر از فقر و بیکاری و تورم تا استکبار حاکم بر مناسبات تجارت جهانی، بحران‌های روزافزونی که از سال ۱۸۱۷

در اروپا آغاز شد و به بحران بزرگ ۱۹۳۰ آن‌ها انجامید، همه‌وهمه را می‌توان به عدم صیانت از پایه‌های حقیقی و عینی ارزش تحویل داد. شکل‌گیری حباب‌ها و بحران مالی ابتدای هزاره سوم نیز، همین بود که در وادی ارزش، مجاز بر فراز مجاز نشست (بهادارسازی مجدد دیون و مشتقات مالی) و اعتبارها به میزان بریدگی و دوری از واقعیت و حقیقت، حبابی شدند و با اتصالات حداقلی بین‌وال‌استریت (کنایه از اقتصاد پولی و مالی) و مال‌استریت (کنایه از اقتصاد واقعی) شکاف اعتبار تا واقعیت، تماماً با حباب پر شده و بدین ترتیب برای اولین بار، جهت علیّت معکوس شد و این بحران در اقتصاد مالی بود که به بحران در اقتصاد واقعی انجامید.

مدل‌ها و الگوهای مرکزی علم اقتصاد، ذاتاً به نحوی ساخته و پرداخته شده‌اند که حداکثر برای آموزش اقتصاد، آن‌هم در مراحل ابتدایی مناسب‌اند و نه برای تحلیل و استخراج توصیه سیاستی در عمل! از مهم‌ترین و بنیادافکن‌ترین این اشکالات، مسئله پول است که باز به مسئله ارزش برمی‌گردد؛ توضیح اینکه ارزش‌های مبادلاتی در مقام تسویه بازار به ارزش‌ها یا قیمت‌های نسبی تبدیل می‌شوند و لذا اساساً مدل‌های نئوکلاسیک و سیستم معادلات هم‌زمان والراسی، مدل‌هایی تهاتری‌اند. دوگانگی کلاسیکی و فرض خنثایی پول و منظور داشتن بازار پول و وجوه مالی به مثابه بازار m ، همه نشان از فقدان و غیبت پول در اقتصاد نئوکلاسیکی است. اقتصاد پولی در سنت اندیشه هترو دوکسِ ناولراسی معادل کل اقتصاد حقیقی و انعکاسی کامل از آن است؛ اما آنچه به عنوان اقتصاد پولی در کتاب‌های جریان حاکم مطرح می‌شود و حتی از عرضه و تقاضای پول و بازار پولی و تعادل بازار پول صحبت می‌کند. در واقع همان ادبیات متعارف در باب هر کالایی است که اکنون به پول پرداخته است. دانشجوی اقتصاد بدون این دقت، تعادل پولی را همچون تعادل هر کالایی در تلاقی و تساوی عرضه و تقاضا می‌جوید و از معنای اصیل تعادل پولی بی‌خبر می‌ماند.

نتیجه این که همین که بخواهیم از ارزش‌ها و قیمت‌های نسبی به قیمت‌های پولی هجرت کنیم، مشکلات ذاتی در چهارچوب‌های نظری عیان می‌شود؛ قیمت پولی تجلی و تقویم پولی ارزش است؛ آیینۀ پول کمک می‌کند ارزش، چه با خودش و در مقایسه با

دیگر ارزش‌ها، بازنمایی شود؛ لذا قیمت‌ها آینه‌ای از ارزش‌ها و نظام قیمت‌ها، انعکاسی از نظام‌واره ارزش‌ها می‌شود. حال باید سعی داشت که این انعکاس و بازنمایی، معوج و غلط نباشد تا سامانه‌های اطلاعاتی و انگیزشی کنشگران اقتصادی در انتخاب‌ها و تخصیص‌ها، ناقص و غلط نگردد. بشر با تقویم‌های پولی از دنیای ارزش به دنیای ارزش‌های پولی یا قیمت‌ها قدم نهاده و دیگر مستقیم با ارزش‌ها کار نمی‌کند؛ از این رو هرگونه اشتباه در نظام قیمت‌ها یا سازوکار پویای تعیین یا تعیین قیمت‌ها، نظام ارزش‌ها را تحت تأثیر قرار می‌دهد؛ اما فرق است بین ارزش‌های مبتنی و منبعث از واقعیت و ارزش‌های بی‌اساس. حباب‌ها به جهت هستی‌شناسی، مربوط به دنیای واقعیات نیستند تا با قواعد عرضه و تقاضای بازار فهم شوند؛ حباب و در واقع افزایش غیر واقعی و مجعول قیمت‌ها، غیر از افزایش واقعی قیمت‌هاست و عمده مشکل بشر هم در اثنای این جعل و واقعیت‌هاست.

کتاب حاضر در چنین فضای انتقادی به رویکرد اقتصاددانان نئوکلاسیک صورت‌بندی شده فلذا ارزش خواندن دارد. مؤلف کتاب از یک آگاهی عمیق معرفت‌شناختی برخوردار است و آن اینکه خلط معرفت^۱ یا ادراک نظری با فن^۲ را که همان ادراک ابزاری و عملی است در مدل‌های نئوکلاسیک به خوبی دریافته و می‌داند که این مدل‌ها چیزی نیستند جز ترکیبی از اعمال ایدئولوژیک آنچه می‌باید باشد، ترتیبات نهادی و قواعد هنجاری بازی‌ها و تعاملات، به علاوه توصیفاتی با هدف نهایی ایجاد تغییر به سمت آن مطلوب بایسته و یا به خوبی ماهیت مدل‌های به ظاهر علمی در اقتصاد را طرح‌واره‌هایی روایی برای معنا بخشی به دنیای عرفی عمل‌گرایانه جهت‌دار منتخب، معرفی می‌کند. بدیهی است در چنین مدل‌هایی و در چنین فضایی از علم، نظریه‌ها بیش از آن که حکایت‌گرو بازنمای ارزش‌های حقیقی باشند خالق ارزش‌هایی و نافی و تخریب‌گر ارزش‌هایی دیگرند؛ لذا ساحت علوم انسانی و اجتماعی مادامی که از حقیقت و از حق دور باشد بستر و گهواره مناسبی برای ارزش و برای ارزش‌ها نخواهد بود؛ همچنین فردگرایی مفراطی مندرج در نظریه‌های اقتصاد ارتدکس که ماهیتاً مبانی را به قبل الاجتماع

1. Episteme
2. Techne

احاله می‌دهد، جایی برای ارزش عملاً قائل نمی‌شود؛ چراکه عمده هیمنه ارزش در ساحت بعداً اجتماعی و در ضمن تعامل و تبادل، تعریف و مستقر می‌شود.

همچنین مؤلف از درک عمیق هستی‌شناختی نیز برخوردار است. اقتصاد واقعی، رابطه افراد با کالا را بحث می‌کند و اقتصاد مالی رابطه افراد با زمان و این دقیقاً نکته‌ای است که مدل‌های نئوکلاسیکی به وضوح در آن نقص دارند. مدل‌های ارتدکس اساساً مدل‌هایی بی‌زمان هستند؛ هم‌زمانی معادلات در الگوی والرایی، تعیین هم‌زمان قیمت‌ها، تمسک بر تحلیل‌های ایستای بین زمانی و مدل‌های ایستا، پرکردن شکاف‌های زمانی با انتظارات عقلایی یا تطبیقی، انواع فنون احتمالات و ... نشانی بر فقدان عنصر زمان در الگوهای اقتصاد است. جالب آنجاست که حتی تحلیل‌های پویا و مدل‌های استوکاستیک که با ناسازگاری‌های درونی ساخته می‌شوند نیز فاقد عنصری به نام زمان هستند! لذا وقتی بحث از پیش‌بینی متغیرهایی از آینده است یا بحث از بازارهای مالی با مؤلفه‌هایی ذاتاً تصادفی و تعیین قیمت واقعی اوراق بهادار می‌شود، می‌باید به مفهومی متمایز از بازار و کارایی‌های اطلاعاتی و تخصیصی آن فکر کرد.

این کتاب بصیرت خوبی به دانشجویان اقتصاد، به ویژه در گرایش اقتصاد مالی و فعالان مالی و بازار سرمایه می‌دهد. مؤلف به خوبی نشان می‌دهد که چگونه قواعد مندرج در مدل‌های رقابتی، با پیش‌فرض‌های دنیای تهاتری کالایی نوشته شده‌اند و تسری آن‌ها به اقتصاد مشتمل بر پول و ابزارهای مالی محل اشکال است. کارایی تخصیصی در بازار منوط به کارایی اطلاعاتی و قیمت‌گذاری صحیح کالا است تا سیگنال درستی به طرفین بازار بدهد؛ اما آیا کارایی بازار در اقتصاد مالی هم این چنین است؟ در همین بحران مالی-اقتصادی دهه اول قرن ۲۱ بود که اقتصاددانان با فرض لزوم و ضرورت نقدشوندگی حداکثری برای سرمایه‌داری مالی، مقررات‌زدایی حداکثری را توصیه کرده و نشان دادند که اقتصاددانان نئوکلاسیک، تصور درستی از مختصات و مقتضیات جدید اقتصاد امروز دنیا ندارند.

آنچه بیان شد و در چند فقره با متن کتاب هم‌نوایی کردیم، همه دلالت‌های آموزنده و همه پنجره‌هایی که آقای اورلئان - مؤلف کتاب «امپراتوری ارزش - بنیانی جدید برای

اقتصاد» از مبنای مسئله ارزش، منتقدانه به سمت اقتصاد ابزارزده و صورت‌گرا باز می‌کند، نبود. مؤلف فهرستی از مشهورات علم اقتصاد را که در کتب درسی و روزنامه‌ها و رسانه‌های جریان حاکم فراوان‌اند، زیر سؤال برده و با تخطئه آن‌ها، دانشجوی اقتصاد و علوم اجتماعی را برای تفکر و اندیشه آزاد می‌کند.

از دوست عزیز و فاضلم - اقتصاددان فهیم نسل جدید - آقای دکتر مهدی رزم‌آهنگ که هم در نظریه و هم در سیاست‌گذاری، مدارج خوبی را طی کرده و می‌کنند بابت این انتخاب و قبول زحمت ترجمه این کتاب سپاسگزارم. سنت نگارش مقدمه بر کتاب از سوی استادان گرانقدر، گاه، مایه فضل مترجم و کتاب بوده و تلقی شده؛ اما پذیرش حقیر برای نگارش این وجیزه ناقابل، جز این نبود که مایه مباحث بنده است؛ چراکه قلم‌زدن در کتابی با تأملات هتردوکس که متضمن گشودن مرزهای جدید علم اقتصاد در سده بعدی است و اینکه کنار نام یک اقتصاددان جوان ایران اسلامی حاضر باشم، بسی افتخار است.

من الله التوفیق و الیه التکلان

عادل پیغامی

زمستان ۱۴۰۱ دانشگاه امام صادق علیه السلام

مقدمه مترجم



در بحبوحه تدوین رساله دکتری^۱، مشغول مطالعه آخرین نگاهشسته^۲ جفری اینگهام^۳ بودم که در انتهای کتاب با فهرستی از کتاب‌های شایسته مطالعه^۴ مواجه شدم. اعتماد و اعتقاد به قلم، فهم و دانش اینگهام مرا بر آن داشت که تمامی کتب معرفی شده وی را بررسی کنم. از میان آن‌ها، یک کتاب به صورت خاص توجهم را جلب کرد و این جلب توجه تا مطالعه چندین باره کتاب و در نهایت، ترجمه کامل آن پیش رفت. در بررسی‌های اولیه، هرچه بیشتر کتاب اورلثان را تورق می‌کردم، بیشتر ذوق زده و برافروخته می‌شدم و ولعم برای ادامه خواندن بیشتر می‌شد. شروع بحث با آیرمفهوم «ارزش»^۵، ارائه نگاه نوین و بدیل به پول، توجه اساسی به ماهیت اجتماعی نوع انسان و مبتنی بر آن، نقد اساسی رویکرد نئوکلاسیک اقتصاد، معرفی و تبیین گزاره «به خود ارجاعی سفته بازی» و در نهایت، پله قراردادن زیربناها برای رسیدن به روبنا و تحلیل واقعیت تحقق یافته آمریکا در سال ۲۰۰۸ بر اساس مبانی نظری معرفی شده، همه و همه محورها و مؤلفه‌هایی بودند که با خواندن نشان بیشتر و بیشتر سر و جد می‌آدم.

۱. رساله دکتری با عنوان «تبیین نقش واگرایانه انگاره‌های متعارف پولی در ایجاد تراحم بین نفع شخصی بنگاه‌های مالی و خیر جمعی» با راهنمایی آقای دکتر سبحانی؛ به این وسیله از زحمات مشفقانه ایشان کمال تشکر و قدردانی به عمل می‌آورم.

2. Money (What is Political Economy?)

3. Geoffrey Ingham

4. Further Reading

۵. به اعتقاد شومپیتر، «مسئله ارزش باید همیشه جایگاه اصلی را داشته باشد و در هر نظریه «محض»ی که با یک

طرح منطقی کار می‌کند این مفهوم باید به عنوان ابزار اصلی تحلیل استفاده شود؛ برگرفته از منبع زیر:

Schumpeter, J. A. (2006). History of economic analysis. Routledge, p. 560.

نگاشته اورلئان را به مثابه بنیانی مستحکم و عمارتی خوش منظریافتیم که آجر به آجر آن با دقت و به‌دوراز تصنع روی هم گذاشته شده بود. اورلئان برخلاف بسیاری از اندیشمندانی که صرفاً به مبانی نظری علقه قلبی دارند و پا را از دایره تفلسف ذهنی بیرون نمی‌گذارند و همچنین نامشابه تکنیک کارانی که فقط مدل‌های کمی ریاضی و نمودارهای خوش برور را «اقتصاد» می‌دانند، مسیر پژوهشی خود از زیربنا (ادراکی بدیل از انسان اجتماعی، ارزش و پول) آغاز کرده و تا روبنا (ارائه تبیینی بدیل از سفته‌بازی و به‌کارگیری هنرمندانه آن تبیین در تحلیل رویدادهای متقدم برو و متأخر از بحران مالی سال ۲۰۰۸ میلادی آمریکا) ادامه داده است.

ممزوج کردن مبانی نظری جامعه‌شناسی با فهم دقیق از اقتصاد، باعث شده است که این اثر را بتوان به‌درستی «بنیانی جدید برای دانش اقتصاد» دانست؛ گزاره‌ای که ریچارد سوئدبرگ^۱ و جیمز گالبرایت^۲ بر آن صحنه گذاشته‌اند. نگاشته اورلئان را می‌توان تأییدی مستحکم بر این گزاره که «پارادایم اقتصاد متعارف، علمی درخودمانده است» دانست؛ «علم درخودمانده» تعبیری بود که در سال ۲۰۰۰، توسط جمعی از دانشجویان اقتصاد دانشگاه‌های فرانسه، در نامه‌ای خطاب به استادان و متولیان آموزش علم اقتصاد، در مورد دانش متعارف اقتصادی به کار برده شد؛ نامه‌ای که پس از مدتی، مورد تأیید و حمایت برخی استادان مبرز و بسیاری از رسانه‌های معتبر دنیا قرار گرفت. در این نامه آمده است: «اغلب ما دانشجویان، علم اقتصاد را با هدف کسب درکی عمیق از پدیده‌های اقتصادی که شهروندان هرروزه با آن‌ها دست‌به‌گریبان‌اند، انتخاب کرده‌ایم؛ اما آنچه به ما آموزش داده می‌شود، غالباً و صرفاً به بیان نظریه نئوکلاسیک یا رویکردهای مشتق از آن می‌پردازد و معمولاً این قبیل مفاد درسی، انتظارات ما را برآورده نمی‌کند. در واقع زمانی که نظریه، حتی در مرحله نخست و به‌طور مشروع، خود را از وقایع محتمل‌الوقوع جهان واقعی منفک کرده، به‌ندرت بازدهی لازم برای برخورد با واقعیت‌ها را

۱. Richard swedberg؛ پروفیسور جامعه‌شناسی اقتصادی و مؤلف کتاب‌های «جامعه‌شناسی اقتصادی؛ ساخت

اجتماعی و کنش اقتصادی»، «ماکس وبر و جامعه‌شناسی اقتصادی» و ...

۲. James K. Galbraith؛ اقتصاددان پست‌کینزی آمریکایی

خواهد داشت. اغلب جنبه تجربی (حقایق تاریخی، کارکرد نهادها، مطالعه رفتارها و راهبردهای عاملان اقتصادی، ...) در آموزش این رشته وجود ندارد... توسل به صوری سازی ریاضی، زمانی که دیگر ریاضیات صرفاً ابزار نیست بلکه خود به یک هدف تبدیل می شود، به یک اسکیزوفرنی حقیقی در ارتباط با جهان واقعی منجر می شود... اغلب سرفصل ها و دروسی که در رشته اقتصاد ارائه می شود، هیچ جایی برای انعکاس [واقعیت] ندارند. از میان تمامی رویکردهایی که برای پاسخ به پرسش های اقتصادی وجود دارد، معمولاً یکی از آن ها به ما عرضه می شود. این رویکرد، برای تشریح هر چیزی، صرفاً با استفاده از یک فرایند کاملاً بدیهی^۱ ترسیم شده است. ما این جزم اندیشی و تعصب^۲ را قبول نداریم.^۳

پس از بیان مقدمه فوق، تلاش می کنم خلاصه ای از کتاب اورلثان را برای خوانندگان محترم ارائه کنم؛ هرچند که ارائه چنین خلاصه ای در چند صفحه کار بسیار دشواری است. اورلثان در یک تبیین چیره دستانه، این گزاره که «در اقتصاد نئوکلاسیک برخلاف رویکرد مارکسیستی، ارزش، پدیده ای دارای ماهیت ذهنی است نه عینی» را تخطئه می کند؛ وی بیان می دارد اقتصاد نئوکلاسیک از این حیث که روابط اجتماعی انسان ها را وارد تحلیل خود نکرده و معتقد است انسان اجتماعی، اساساً متفاوت از انسان ایزوله (رایبسون کروژوئه تنها در جزیره) نیست؛ لذا در نهایت به صورت بندی ای از نظم اقتصادی می رسد که متفاوت از رویکرد قائل به «ارزش انضمامی یا ذاتی کالاها» نیست؛ توضیح اینکه در رویکرد والراسی، حراج گربا دریافت و پردازش ترجیحات ثابت و میخکوب شده کنشگران اقتصادی (که این تصلب ترجیحات در تحذب تابع مطلوبیت کنشگران تجلی می یابد) «بردار قیمت»ی را به کالاها نسبت می دهد که در آن بردار قیمت، بازارها تسویه می شود؛ این قیمت های تعادلی، دقیقاً همان ارزش نئوکلاسیکی هستند. چنانچه قیمت کالا از این ارزش تعادلی بالاتر رفته یا پایین تر بیاید، نیروهای

1. Axiomatic

2. Dogmatism

۳. فولبروک، ادوارد (۱۳۸۹)، «بحران در علم اقتصاد؛ جنبش اقتصاد پسامتعارف: ششصد روز اول»، ترجمه محمد رضا فرهادی پور، مرکز پژوهش های مجلس شورای اسلامی، صص ۲۳-۲۵.

«خودتنظیم‌گر» بازار به کار افتاده و قیمت را به ارزش تعادلی بازمی‌گردانند. نکته مهم آن است که در چهارچوب نظری والراسی، پول به عنوان موجودیتی فرعی معرفی می‌شود که صرفاً نقش «شمارنده» به خود می‌گیرد. پرواضح است که در این رویکرد نظری، پول، در پرده آخروارد تحلیل می‌شود و البته قابل چشم‌پوشی نیز هست! لذا جریان اصلی اقتصاد، بر اساس تلقی خاص خود از پول (اینکه پول ذاتاً یک کالا بوده و این کالا خروجی فرایند مقابله بشر با مشکل عدم تطابق دوسویه نیازها در مبادلات تهاتری است؛ لذا این موجودیت، به مثابه نقاب خنثایی است که بر روی فعل و انفعالات حقیقی اقتصاد کشیده شده است)، زمینه کم‌برآوردی جایگاه و اهمیت این موجودیت مهم را در نظریه‌پردازی‌های متعارف اقتصادی فراهم کرده است. دلالت ضمنی نظریه اقتصاد متعارف آن است که هر کالا واجد یک ارزش ذاتی و به تبع عینی است و پول به عنوان «واسطه» صرفاً مبادله آن ارزش‌های ذاتی را تسهیل می‌کند.

در نقطه مقابل، اورلثان با بهره‌گیری از چهارچوب نظری جامعه‌شناسی اقتصادی (که مبنائاً متمایز از ادراک والراسی از اقتصاد است) صورت‌بندی جدیدی از نظم اقتصادی ارائه می‌دهد؛ وی جهت تبیین هر چه بهتر آن صورت‌بندی، ابتدا بنیان‌های نظری چهارچوب نظری والراسی را نقد و بررسی کرده و پس از آن، تعاریفی بدیل از مفاهیمی نظیر ارزش، پول، عقلانیت کنشگر اقتصادی، ماهیت ترجیحات فرد و نسبت آن با جامعه پیرامونی ارائه می‌دهد. اورلثان بر اساس مبانی نظری خود به این نتیجه می‌رسد که پول، موجودیتی فرعی و ثانویه نیست بلکه در مقابل، ستون اصلی اقتصاد بازاری است. اورلثان ضمن ارائه تبیینی متفاوت از ماهیت، منشأ و مهم‌ترین کارکرد پول، قائل به خاص بودن آن موجودیت بوده و بر این باور است که در نظریه‌های اقتصاد کلان، باید جایگاه جدید و متفاوتی برای پول قائل شد. تبیین اورلثان از نسبت «پول و ارزش» به خوبی جایگاه مفهومی «پول» را در این نظریه‌های نشان می‌دهد: ویژگی منحصر به فرد پول آن است که به مفهوم ارزش اقتصادی، تجسم فیزیکی می‌دهد و متعاقب آن، بازارها متولد می‌شوند. در این نگاه، ارزش، واقعیت عینی مجزا از مبادله و ویژگی ذاتی کالا محسوب نمی‌شود بلکه ارزش، انگاره‌ای ذهنی و برخاسته از کنش و قضاوت جمعی

است. فقط و فقط، پول است که می‌تواند ارزش‌گذاری کالاها را تجسم ملموس داده و از طریق ارجاع به مجموعه قیمت‌ها، مبادلات بازاری را میسر کند. آن چیزی که پول را پول می‌کند، کارکرد آن به عنوان «بهترین نمایش ممکن» از ارزش است. دلالت اصلی نگاه اورلثان آن است که برخلاف چهارچوب نظری والرایی، این‌گونه نیست که هر کالا، واجد یک ارزش ذاتی و بنیادین یکتا باشد. پس همان‌طور که مشخص است، تحلیل اورلثان از معرفی و تحلیل پول شروع می‌شود. حال این سؤال مطرح می‌شود که پول چه نقشی در اقتصاد ایفا می‌کند؛ در نگاه اقتصاد نئوکلاسیک، مهم‌ترین کارکرد پول، روان کردن مبادلات است؛ اما اورلثان نظر دیگری دارد که در ادامه مورد بحث قرار می‌دهیم:

در نگاه اورلثان عامل اصلی توضیح‌دهنده رابطه «انسان و کالا» در نگاه بدیل، میل وی به کسب اعتبار و اشتهاست؛ به طوری که هر چه انباشت کالایی کنشگر اقتصاد بیشتر باشد، جایگاه اجتماعی وی بالاتر و استیلائی او بر دیگران، بیشتر خواهد بود. شرط لازم دستیابی کنشگر اقتصادی به کالاها آن است که وی قدرت تصاحب یا قدرت خرید داشته باشد؛ تصاحب یا خرید نیز تنها زمانی امکان‌پذیر است که کالاها در ازای یکدیگر تناسب‌پذیر باشند و بتوان ارزش یک کالا را در مقابل کالای دیگر محاسبه کرد؛ به عبارت دیگر، معامله کالاها در ازای یکدیگر، متوقف است بر وجود یک معیار محاسبه ارزش. حال سؤال این است که در یک اقتصاد، «معیار محاسبه ارزش» چگونه پدید آمده و به صورت جمعی مورد پذیرش قرار می‌گیرد؟ در اقتصاد والرایی، معیار محاسبه ارزش، ذهن حسابگر حراج‌گراست؛ به طوری که وی بر پایه ترجیحات ثابت کنشگران (ترجیحاتی که حتی به موجب تعاملات اجتماعی نیز دستخوش تغییر و تحول نمی‌شود)، ارزش هر دو کالا را در ازای یکدیگر و قبل از شروع تعاملات انسانی تعیین کرده و آن نسبت‌ها را به کنشگران قیمت‌پذیر اطلاع می‌دهد. در نقطه مقابل، اورلثان معتقد است که «معیار محاسبه ارزش»، در نتیجه کنش جمعی انسان‌ها پدید خواهد آمد. وجه تمایز نگاه بدیل و تفکر والرایی آن است که اولاً ارزش کالاها، بعد از شروع معامله و مشخصاً متعاقب تعامل اجتماعی کنشگران تعیین می‌شود. ثانیاً، کنش جمعی انسان‌هاست که ارزش را می‌سازد نه ذهن حسابگر حراج‌گر؛ ثالثاً ارزش، ویژگی انضمامی

و ذاتی اشیاء نیست بلکه موجودیتی بین‌الذاتانی و برساخته‌ای اجتماعی است. اورلئان در ادامه پژوهش با یک استدلال متقن، توجه خود را بر کالاهای سرمایه‌ای و دارایی‌های مالی متمرکز می‌کند؛ یعنی کالاهای دارایی‌هایی که برخلاف کالاهای مصرفی، رابطه‌ای خاص با زمان برقرار می‌کنند؛ وی ضمن ارائه تبیین متمایز (متمایز از چهارچوب نظری نئوکلاسیکی) از نااطمینانی، احتمال‌پذیری آینده، عینیت نقدشونده (همان پول)، «نسبت انسان و پول» و...؛ و همچنین پس از معرفی مفاهیم جدیدی تحت عنوان انتظارات خودکام‌بخش، «به‌خودارجاعی سفته‌بازی»، گمان عرفی و... به این نتیجه مهم می‌رسد که نوسان‌های گسترده در بازارهای معامله کوتاه‌مدت دارایی‌های سرمایه‌ای و مالی (چه از نظر تعداد و چه عمق) یا به عبارت دیگر، بازارهای معامله دارایی‌های نقدشونده، نه ناشی از عدم عقلانیت کنشگران (یا به تعبیر رایج، رفتار رمه‌وار) بلکه خروجی طبیعی و اجتناب‌ناپذیر ماهیت «به‌خودارجاعی» چنین بازارهایی است. در نگاه وی، بازارهای دارای ویژگی به خود ارجاع، دیگر خودتنظیم‌گر نیستند بلکه کارکرد اصلی آن‌ها شدت بخشیدن به صعودها و تعمیق فرودهاست؛ چراکه در چنین بازارهایی، نقطه ارجاع کنشگر، به صورت سیال، جایی درون خود بازار جانمایی می‌شود؛ به این معنی که در بازار صعودی، خود قیمت رو به بالا، تبدیل به نقطه ارجاع کنشگر می‌شود و مجدداً بازار را به سمت نقطه بالاتر سوق می‌دهد و در بازار رو به نزول نیز روندی کاملاً برعکس طی می‌شود؛ پرواضح است که تبیین اورلئان، دقیقاً در نقطه مقابل رویه بازار خودتنظیم‌گر و الراسی است که در آن، ارزش تعادلی و ازبیش‌تعیین شده، نقطه ارجاع ثابت کنشگر است و قیمت را به سمت خود فرامی‌خواند.

به‌زعم وی «بازار به‌خودارجاعی» چند ویژگی مهم دارد: الف. امکان شکل‌گیری تعادل در هر نقطه‌ای از بازار؛ در چنین بازارهایی، نقطه تعادلی هیچ ویژگی ذاتی خاصی ندارد. نقطه تعادل از آن جهت نقطه تعادل است که کنشگران، بر آن اجماع کرده‌اند.

۱. برخلاف رویکرد نئوکلاسیکی که نقطه ارجاع کنشگر را قیمت تعادلی می‌داند؛ قیمت تعادلی‌ای که خروجی پردازش هم‌زمان ترجیحات ثابت کنشگران است و حتی در صورت تعامل اجتماعی کنشگران، آن قیمت تعادلی تغییری نمی‌کند؛ دقیقاً مشابه فنری که چه کشیده شود چه فشرده شود مجدداً به حالت تعادلی خود برمی‌گردد.

ب. وابستگی به مسیر؛ گرایش نسبی کنشگران به سمت یک نقطه، به صورت فزاینده، آن گرایش را تقویت می‌کند. این ویژگی خروجی طبیعی بازاری است که در آن، انتظارات، خودکام‌بخش هستند. ج. پیش‌بینی ناپذیری؛ آینده چنین بازارهایی را نمی‌توان از طریق پیش‌بینی تمامی وضعیت‌های محتمل آتی و انتساب درصد احتمال به هر یک از آن‌ها پیش‌بینی کرد. در چنین بازارهایی، آینده، ماهیتاً نامطمئن است؛ چراکه مشخص نیست کنشگران، در هر دوره زمانی، سوگیری ذهنی به کدامین نقطه را هدف‌گذاری خواهند کرد. د. عدم کارایی بازار؛ چنین بازارهایی، براساس قانون عرضه و تقاضا عمل نمی‌کنند بلکه در مقابل، سازوکارهای درونی آن‌ها، ثبات‌زدا هستند. به عبارت دیگر، نوسان، ویژگی ذاتی چنین بازارهایی است.

بلافاصله پس از تبیین فوق، اورلئان یک سؤال مهم را مطرح می‌کند: نوسان‌های متواتر^۱ (بازارهای به خودارجاع) از چه محلی تغذیه می‌شوند؟ در اینجا وی پای بانک را به میان می‌کشد و بیان می‌کند که سفته‌باز و بانک، در پیش‌بینی و مشاهده دوره‌های سرخوشی اقتصاد مشابه و قرین یکدیگر هستند. وی بیان می‌کند که بانک، به عنوان مهم‌ترین نهاد اقتصاد سرمایه‌داری، نه تنها همانند سایر کنشگران نظام اقتصادی، در فرایند سرمستی و سرخوشی^۱ اقتصاد، نقش آفرینی کرده و از آن محل کسب سود می‌کند بلکه به صورت مداوم و از طریق خلق منعطف اعتبار، کنشگران را به سمت تکاثر و تداوم سرخوشی تهییج می‌کند.

به نظر می‌رسد صورت‌بندی اورلئان از بازارهای مالی، توضیح‌دهندگی قابل‌توجهی دارد و می‌توان صعودهای انفجاری و نزول‌های خانمان‌برافکن تکرارشونده در آن بازارها را براساس صورت‌بندی اورلئان به خوبی توضیح داد. امیدوارم مطالعه این کتاب ارزشمند که به درستی، عنوان «بنیانی جدید برای اقتصاد» برای آن انتخاب شده است، برای مخاطبان دوره‌های تحصیلات تکمیلی اقتصاد و جامعه‌شناسی مفید و مثمر باشد.

مهدی رزم آهنگ

۶ خرداد ۱۴۰۲

پیشگفتار



در حال حاضر، حرفه اقتصاد، بحران عمیقی در حوزه مشروعیت تجربه می‌کند. زمانی بود که این دانش، سعی در ارائه راهنمایی صحیح به جوامع دموکراتیک از طریق بهبود اثربخشی سیاست عمومی عقلایی و منطقی داشت؛ اما اکنون، به موجب سهل‌انگاری، خود این حرفه، منبع سردرگمی و خطا شده است. همین دانش، زمینه را برای اجرای مقررات‌زدایی مالی فراهم کرد؛ طرحی که بدون هرگونه تلاش قبلی جهت ارزیابی دامنه خطرهای آن یا تدبیر در مورد اقدامات احتیاطی مورد نیاز عملیاتی شد و عملاً چیزی شبیه به خودکشی بود. دانش اقتصاد^۱ به جای بیدار کردن ذهن‌ها، آن‌ها را مجبور به خواب کرده است و به جای روشن کردن اذهان، آن‌ها را در تاریکی فروبرده است. بدنامی‌ای که امروزه این حرفه به بار می‌آورد متناسب با شکست خود آن است که یقیناً بسیار شدید و بی‌سابقه است.

واکنش اقتصاددانان به انتقادات تند وارد شده به آن‌ها، بیش از هر چیز ناشی از فقدان شهامت فکری است. حتی اگر اکثریت، آمادگی داشته باشند که بپذیرند در این حرفه، خطاهای بسیار مضر صورت گرفته است؛ اما همچنان قاطبه اقتصاددانان بر این باورند که نباید برای خلاص شدن از چند اشتباه کوچک، یک شاکله فکری خوب را دور انداخت^۲. به گفته این اقتصاددانان، اتکای بیجا بر نوعی از مدل‌سازی که بی‌پروا بر فضایل رقابت تأکید می‌کند و در همان حال، اصراری جزم‌گرایانه بر عقلانیت سطح

1. Economics

2. Throwing out the baby with the bathwater.

بالای کنشگران دارد قطعاً قابل دفاع نیست؛ اما به گفته آن‌ها، چنین کاستی‌هایی، تصویری مخدوش از این رشته ارائه می‌دهد؛ اقتصاد با استفاده از زمینه‌های جدید تحقیقاتی مانند نظریه تعادل چندگانه و اقتصاد تجربی، حتی اقتصاد عصبی، قادر به اصلاح کاستی‌های خود خواهد بود و هنوز دستورالعمل‌ها در سطح دانشگاه، همانند قبل از بحران باقی مانده است؛ تحقیقات به همان ترتیب، با همان روش‌های قبلی و با همان فرضیات پیش می‌روند^۱. اگرچه بسیاری از روزنامه‌ها و مجلات، خبر از بازگشت مارکس، شومپترو کینز می‌دادند؛ اما واقعیت آن است که هیچ چیز به معنای واقعی کلمه تغییر نکرد.

هیچ‌یک از رویدادهای فوق، نباید باعث شگفتی ما شود؛ چراکه علم از قاعده و مقررات خاص خود پیروی می‌کند. اقتصاددانان نظیر بادنما نیستند که جهت فکری خود را متناسب با مسیر حرکت باد تعیین کنند. نمی‌توان انتظار داشت که آن‌ها، امروز مطالبی را تدریس کنند که خلاف آموخته‌های پیشین آن‌هاست. نکته دیگر آنکه نظریه متعارف اقتصادی، صرفاً گردآوری مجموعه متکثری از اندیشه‌ها نیست که بتوان هم‌زمان با تغییر سلیقه‌ها، بخش جدیدی از آن اندیشه‌ها را برگزید که با سلیقه‌های حاکم، همخوانی داشته باشد. در مقابل، این نظریه، بدنه‌ای ساختاربندی شده از گزاره‌هاست که بر پایه مجموعه‌ای از فروض ابطال‌پذیر، روش‌های اثبات پیچیده و حجم قابل توجهی از نتایج تثبیت شده شکل گرفته است. توماس کوهن، تاریخ‌دان و اندیشمند فلسفه علم، عنوان «پارادایم» را برای چنین بدنه ساختاربندی شده‌ای برگزید. وی نشان داد که مقاومت در برابر هرگونه چالشی علیه انگاره‌های پارادایم غالب، امری طبیعی بوده و می‌توان آن را ویژگی ذاتی پارادایم‌های فکری دانست؛ فروریختن پارادایم نظری غالب، هم‌زمان با بروز یک بحران، متوقف بردو شرط است؛ اولاً باید مجموعه قابل توجهی از مصادیق و موارد غیرمنطبق با تبیین جریان فکری غالب در دنیای واقعی مشاهده شود و ثانیاً یک پارادایم جدید و تازه نفس وجود داشته باشد که بتواند جایگزین پارادایم قدیمی

۱. برای مثال مراجعه کنید به مقاله مورخ ۴ مارس ۲۰۰۹ نیویورک‌تایمز با عنوان «برج عاجی که با اقتصاد بحران‌زده نیز تکان از تکان نخورد».

شود.^۱ اکنون، این واقعیت که یک بحران اقتصادی، مشکلات نظری پیشین را نمایان ساخته به معنای در دسترس بودن راه‌حل‌های جدید نیست. درست است که امروزه اقتصاددانان، به کرات از کینز، مینسکی و کیندلبرگر نقل قول می‌کنند؛ اما این نقل قول‌ها نباید کسی را گول بزند؛ اینکه در حال حاضر، اقتصاددانان فاصله گرفتن از فرض نئوکلاسیک مبنی بر کارایی بازارهای مالی را امری سهل تلقی می‌کنند [هیچ ارزش عملی نخواهد داشت]؛ مادامی که در چهارچوب نظری سازماندهی شده اقتصاددانان و به‌طور مشخص در حوزه تفکر و آموزش آن‌ها، تغییر ایجاد نشود [نمی‌توان امیدوی به شکل‌گیری پارادایم برتر داشت]. دقیقاً همین‌ها هستند که محکم، در جای خود نگه داشته شده‌اند.

کتاب حاضر پیشنهاددهنده یک آغاز است. این کتاب، برپایه این اعتقاد، کار خویش را آغاز می‌کند که چالش‌های پیش‌روی نظریه اقتصادی ناشی از شرایط لحظه‌ای نیستند بلکه منبعث از یک فهم اساساً اشتباه از رفتار اقتصادی هستند. این دیدگاه (دیدگاه مندرج در کتاب حاضر) نمی‌تواند باعث ایجاد شک و تردید و چه بسا در نقطه مقابل، منجر به تمسخر کم‌وبیش مؤدبانه در دل کسانی شود که به موفقیت‌های چشمگیر این رشته طی سه دهه گذشته می‌بالند. صدها مجله علمی، گواهی می‌دهند که حد فوق‌العاده‌ای از بهره‌وری و اختراع در این مدت، تجربه شده است. این درست است. من نبوغ همکاران اقتصادی خود را انکار نمی‌کنم؛ هرچند تردید داشته باشم که مدل‌سازی نئوکلاسیک توانسته باشد، بینش واقعی در مورد چگونگی عملکرد اقتصادهای مدرن ایجاد کند.^۲ هیچ دلیلی وجود ندارد که دستاوردهای واقعی آن نحله فکری کنار گذاشته شوند. مشکل نظریه اقتصادی در جایی دیگر نهفته است؛ مشکل در محدودیت فرضیه‌های نهادی این نظریه است؛ فرضیاتی که به عقلانیت بازیگران اقتصادی، ماهیت ترجیحات فردی، کیفیت کالاها و منابع انگیزه مبادله ارتباط دارد. از آنجاکه فرضیات اقتصاد نئوکلاسیک، بیشتر بر جنبه‌های خاصی از عملکرد بازار تمرکز دارند؛ لذا به تبع، بخش‌های زیادی از واقعیت اقتصادی نادیده گرفته می‌شوند. هدف من در کتاب

۱. مراجعه کنید به 91 – 66 (Kuhn (1962/1970).

۲. مراجعه کنید به (Fourcade (2009).

حاضر آن است که نشان دهم اگر بخواهیم رفتار اقتصادی را در کلیت آن مورد تحلیل قرار دهیم، باید روش تحلیلی شفاف‌تری در موضوع تحلیل روابط بازار استفاده نماییم. چنین هدفی، به نوبه خود، مستلزم آن است که اقتصاد نئوکلاسیک به عنوان یک حالت خاص و مرتبط با یک نظام نهادی منحصر به فرد بررسی شود و در نهایت به اقتصاد به معنای موسع آن اجازه داده شود که جایگاه شایسته خود را به عنوان دانشی در تراز سایر علوم اجتماعی به دست آورد نه اینکه تلقی از آن به عنوان یک رشته عالی و به نوعی برتر از سایر علوم اجتماعی باشد.

بحث اصلی من در این کتاب به سه قسمت تقسیم شده است. بخش اول به بررسی الگوی نئوکلاسیک اختصاص دارد (که تحت عنوان «نهایی‌گرایان» یا «والراسیان» نیز نامیده می‌شوند)؛ در این بخش، بر سازگاری داخلی آن الگوی فکری تأکید می‌شود و در عین حال، محدودیت‌های آن نیز مورد اشاره قرار می‌گیرد. برخلاف این دیدگاه که اقتصاد چیزی بیش از یک جعبه ابزار نیست و عمدتاً بر پایه روش‌های کمی ساخته شده که با استفاده از آن، می‌توان پدیده‌های تجربی را بدون نیاز به تفسیر آن‌ها مورد استفاده قرار داد (که بعد از آن این اختلاف نظر پیش بیاید که چرا به این صورت تفسیر شده نه صورت دیگر) من معتقدم که در واقعیت، یک روش صحیح و دقیق (روشی که در کتاب حاضر بحث خواهد شد) در مورد نحوه فکر کردن راجع به رفتار اقتصادی و به طور خاص، راجع به روابط بازاری وجود دارد. این طرز تفکر به طور مشخص بیان می‌کند که اقتصاد چیست و اقتصاددانان چه کاری انجام می‌دهند؛ این چهارچوب نظری، مجموعه‌ای از تعاریف ابتدایی را ارائه می‌دهد که بر اساس آن‌ها، ساختار اساسی تدوین نظریه ارزش بنا نهاده می‌شود. به اعتقاد من، «ارزش» واقعیت مهم و زیربنایی تحلیل اقتصادی است. همان‌طور که جوزف شومپیتر در کتاب تاریخی مهم خود بر آن اصرار ورزید: «مسئله ارزش باید همیشه جایگاه اصلی را داشته باشد و در هر نظریه «محض»ی که با یک طرح منطقی کار می‌کند این مفهوم باید به عنوان ابزار اصلی تحلیل استفاده شود».^۱ نظریه نهایی‌گرایی معتقد است که ارزش یک کالا از فایده‌مندی آن ناشی می‌شود. این ایده

1. Schumpeter (1954), 588.

ریشه اندیشه اقتصادی مدرن است؛ این اندیشه، ارزش را یک کمیت یا مقدار تلقی می‌کند که مستقل از عمل مبادله، در یک دارایی نهادینه شده است (همان‌طور که اقتصاددانان کلاسیک آن را یک «ماده» می‌نامند) که این ارزش، مخصوص کالاهاست؛ یعنی مفید بودن آن‌ها. اقتصاددانان نئوکلاسیک بر این باورند که جستجوی کالاهای مفید^۱ نیروی محرکه اقتصادهای بازاری است و اینکه، نیاز به ارضای تقاضای مصرف‌کنندگان نسبت به کالاهای مفید، عامل تولید و مبادله است. این تلقی از ارزش، به کامل‌ترین صورت خود در نظریه تعادل عمومی والرایی تجلی پیدا می‌کند.

برای من قابل‌پذیرش نیست که ارزش اقتصادی را بتوان از طریق یک ویژگی مقدم بر مبادله مورد شناسایی قرار داد؛ حال چه این ویژگی، مطلوبیت باشد یا چیز دیگر. در عوض، ارزش اقتصادی باید به عنوان موجودیتی تلقی شود که منحصرأ محصول روابط بازاری است؛ موجودیتی که از طریق آن، مبادله اقتصادی، یک عینیت مجزا و مستقل از سایر فعالیت‌های اجتماعی به دست می‌آورد. ارزش ایجاد شده توسط روابط بازاری، نه به منظور ارضای خواسته‌های مصرف‌کنندگان بلکه برای گسترش نامحدود دایره سلطه کالاها شکل گرفته‌اند. ممکن است و در بعضی موارد کاملاً مشاهده می‌شود که میل به کسب مطلوبیت، در موضوع ارزش‌گذاری نقش ایفا می‌کند؛ اما باید دانست که توجه به عامل مطلوبیت در حوزه ارزش‌گذاری، تنها یک مؤلفه از میان سایر مؤلفه‌هاست. روابط بازار طیف وسیعی از انگیزه‌های انسانی را در برمی‌گیرد. یکی از این انگیزه (که البته کم‌اهمیت‌تر از سایر موارد نیست) تلاش برای کسب منزلت^۲ است. تعارض بر سر موقعیت اجتماعی، همچون میل به دستیابی به کالاهای فایده‌مند، از رابطه خاصی با اشیا ناشی می‌شود. به‌طور کلی تا آنجا که ارزش نشانگر یک قدرت خرید سراسری باشد در بسیاری از موقعیت‌ها به خاطر خود، مورد مطالبه قرار می‌گیرد.

بنابراین هدف من آن است که نشان دهم ارزش بازاری یک پدیده مستقل و خودبسنده است که نمی‌توان آن را به یک مقدار از پیش تعیین شده نظیر مطلوبیت، میزان

۱. «کالایی که رافع نیازی از نیازهای انسان باشد». مترجم.

نیروی کار به کار گرفته شده یا کمیابی تقلیل مفهومی دارد. همین استقلال است که امپراتوری ارزش را با تمام عظمت و در کمال قدرت، خود را به ما نمایش داد؛ این نمایش، چه زمانی به دیده آمد؟ زمانی که ارزش در قالب پول تجسم یافت؛ پولی که ارزش امکان تصاحب آن را فراهم ساخت. در قسمت دوم کتاب نشان خواهم داد که پول یک نهاد اجتماعی واجد پیامد منحصر به فرد است؛ چراکه بنیان قیمت‌ها و مبادله را ارائه می‌دهد. خواننده به روشنی متوجه است که این زاویه نگاه، کاملاً مخالف نظریه نئوکلاسیک ارزش است؛ در آن نظریه، پول یک واقعیت فرعی، یک ابزار ثانویه و یک ماده فرعی بر مطلوبیت تلقی می‌شود که صرفاً جهت تسهیل معاملات به کار گرفته می‌شود. در نظریه نئوکلاسیک این‌گونه تصور می‌شود که قدرت بازار منحصرأباً میل به کسب مطلوبیت گره خورده است و در نتیجه، در آن چهارچوب نظری، جایگاهی فراتر از یک ابزار صرف در خدمت کسب مطلوبیت برای پول در نظر گرفته نمی‌شود. برعکس، من اعتقاد دارم که پول حرف اول را می‌زند؛ زیرا اساساً کالاها به واسطه پول می‌توانند ارزش داشته باشند. سازوکاری که کلیت بازار را به حرکت درمی‌آورد و در حقیقت، به عنوان منبع نهایی انرژی بازار ایفای نقش می‌کند میل به پول است نه بهره‌مندی از فایده‌مندی کالاها (کسب مطلوبیت). در نگاه جورج زیمل^۱ «مبادله یک پدیده جامعه‌شناختی منحصر به فرد است... [که] به هیچ وجه، نمی‌توان آن را خروجی منطقی جنبه‌های کیفی و کمی اشیاء (به عبارتی، همان فایده‌مندی و کمیابی کالاها) دانست بلکه در مقابل، اشیاء و کالاها، تنها زمانی می‌توانند واجد اهمیت در فرایند ارزش‌گذاری باشند که مبادله، پیش فرض باشد. (ارزش‌گذاری، تنها در فرایند مبادله قابل تصور است.) چنانچه مبادله به معنای تمایل به از دست دادن یک چیز برای به دست آوردن چیز دیگر کنار گذاشته شود؛ آنگاه هیچ سطحی از کمیابی کالای مورد رغبت، قادر به تولید ارزش اقتصادی نیست»^۲. البته در ادامه خواهیم گفت که چنین گزاره‌هایی، نباید ما را به سمت رد کامل رویکرد نئوکلاسیک سوق دهد بلکه باید ادعای عمومی و جهان‌شمول بودن آن نظریه به چالش کشیده شود. کسب مطلوبیت از کالاها، فهم کاملی از رابطه ما با آن‌ها را

1. George Simmel

2. Simmel (1900/1990), 100.

ارائه نمی‌دهد؛ چنین رابطه‌ای، تنها یکی از ابعاد مختلف رابطه انسان و کالا است. برای آنکه هر معامله‌ای پا بگیرد باید این تمایل وجود داشته باشد که یک چیز در ازای چیز دیگر معاوضه شود؛ این تمایل، چیزی نیست جز رغبت به پول. کسب مطلوبیت از کالا، عامل مبادله نیست بلکه نتیجه آن است. آنچه بازار را می‌سازد، مجموعه روابط میان کنشگران اقتصادی است.

من مجدداً با تأکید بر نقش مبادله در تعیین قیمت‌ها و اهمیت قدرت نسبی معامله‌گران فردی، شدیداً با ایده زیربنایی اقتصاد نئوکلاسیک مبنی بر تقدم منطقی ارزش کالاها بر مبادله مخالفت می‌کنم. در هیچ موضعی، چنین تصویری اثرگذارتر از حوزه مالیه^۱ نیست. اقتصاددانان نئوکلاسیک بر این باورند که هر دارایی مالی، واجد یک ارزش ذاتی (همان‌طور که معمولاً گفته می‌شود ارزش بنیادین) است که حرکت قیمت‌ها بر اساس صورت می‌گیرد. چنین ادعایی غیرقابل‌پذیرش است؛ آنچه در عمل مشاهده می‌شود، حرکت‌های نامنظم صعودی و نزولی دارایی‌های مالی است؛ چگونه می‌توان چنین رویدادهایی را با فرض وجود ارزش ذاتی برای این دارایی‌ها مطابقت داد؟ اکثر اقتصاددانان اگر به صراحت نظرشان را بیان کنند تصدیق خواهند کرد که تغییرات قیمت را نمی‌توان از این طریق توضیح داد؛ مگر آنکه به صورت دلخواهی، تعداد قابل توجهی از فرضیات به همان اندازه غیرمحتمل (غیرواقعی) مبنای قرار داده شوند. ناگزیر به بحران ۱۹ اکتبر ۱۹۸۷ فکر می‌کنیم؛ بحرانی که در آن، شاخص متوسط صنعتی داو جونز، ۲۲٫۶ درصد از ارزش خود را از دست داد؛ این کاهش ارزش، بزرگ‌ترین کاهش ارزشی است که تاکنون در ایالات متحده آمریکا تجربه شده است. حتی نزدیک به چنین کاهش ارزشی به هیچ‌وجه قابل مقایسه با تحولات اقتصاد واقعی نیست؛ چه در گذشته و چه در آینده.

در قسمت سوم کتاب حاضر بحث خواهیم کرد که ادعای وجود ارزش مالی عینی باید کنار گذاشته شود. در این حوزه نیز باید نظریه سنتی ارزش را کنار گذاشت. ارزش‌گذاری یک دارایی مالی، متوقف است بر به‌کارگیری وجوه اجتناب‌ناپذیری از قضاوت شخصی. هدف بازارهای مالی، نه اعلان عمومی اخبار در راستای افزایش

اطلاعات سرمایه‌گذاران بلکه ساخت تخمینی بر اساس توده محاسبات و گمان ذهنی کنشگران است؛ تخمینی که بر نگاه کلیه فعالان بازار استیلا می‌یابد و توجه آن‌ها را به سمت خود جلب می‌کند. منطق اساسی چنین بازارهایی اساساً تقلیدی است: در چنین بازاری اساساً مهم نیست (بسیار کم‌اهمیت است) که یک شخص چه نگاهی به ارزش یک سهم خاص دارد؛ در این بازار آنچه اهمیت دارد، توانایی پیش‌بینی نگاه اکثریت به ارزش یک دارایی خاص است. این پویایی تقلیدی منشأ عدم تطابقی است که گاهی اوقات بین قیمت‌های موجود در اقتصاد واقعی و قیمت‌های موجود در بازارهای مالی مشاهده می‌شود. قیمت‌ها خروجی یک فرایند خودعینیت‌بخش^۱ هستند به طوری که بازار، لحظه‌به‌لحظه، خود را از وضعیت سابق خود دور می‌کند. به نظر من، مدل تقلیدی خودعینیت‌بخش یک مزیت بزرگ دارد: بر اساس آن مدل، می‌توان مشاهده کرد که ارزش پولی، خروجی خود مبادلات تجاری است؛ استفاده از چنین مدلی، ما را بی‌نیاز از آن می‌کند که ارزش را منبعث از یک عامل خارجی بدانیم؛ خواه آن عامل خارجی، ارزش بنیادین یا دیگر حالات عینی مفروض انگاشته شده فعالیت اقتصادی باشد. آنچه من تحت عنوان خودمختاری (خودبسندگی) روابط بازار می‌نامم، دقیقاً همین هست.

بحران اقتصادی اخیر، من را در این نگاه مصمم‌تر کرد که بحران موجود در نظریه اقتصادی، نه منبعث از کیفیت پایین تحقیقات انجام شده ذیل پارادایم نئوکلاسیک بلکه نتیجه این واقعیت است که در این پارادایم فکری، جنبه‌های مهمی از رفتار بازار، به صورت آگاهانه و عامدانه نادیده گرفته شده است؛ جنبه‌هایی که قطعاً کم‌اهمیت‌تر از مفاهیمی نیستند که نظریه پردازان نئوکلاسیک سعی در توضیح و تفسیر آن‌ها داشته و البته به موفقیت نیز رسیده‌اند. با وجود این، نیاز به طراحی بنیان جدید و ایمن برای اقتصاد، امری است فراتر از الزامات مرتبط با شرایط و وقایع کنونی. با نگاه به آینده، این یک ضرورت مطلق است که جوامع مدرن بخواهند بفهمند که چرا و چگونه به وضعیت فعلی خود رسیده‌اند؛ البته اگر بقای خود را مدنظر داشته باشند.

1. self-exteriorization

بخش اول: نقد اقتصاد سیاسی^۱

